

«سبزه پوش عرصه اندیشه»

از فراز قله اندیشه آمد پیر عشق
تا به رقص آرد زمین از باده شبگیر عشق
باینگاه آفتاب آلوده آمد چون سحر
تا برافروزد چراغ روز با تدبیر عشق
در پگاهی سبزه می آید ز میدانگاه نور
سبزه پوش عرصه اندیشه با شمشیر عشق
تا زهفت اقلیم گردون بگذرد چون آفتاب
بز سمند آسمان پیما برآید میر عشق
می توان با پاری دل تا قله خورشید رفت
بر ستیخ آسمان زد با ملک تکبیر عشق
نقطه پرگار هستی آخرین دورش فناست
نور پایانی ننازد مهر عالمگیر عشق
آتش از سرچشمه خورشید می جوشد به دل
هر که در آینه جان بنگرد تصویر عشق
خواب دیدم شب فروزان است از نور شهاب
در کمان کهکشان سوزان هزاران تیر عشق
آسمان شد صد دهان فریاد بر بام زمان
از کدامین سو برآمد کوکب تقدیر عشق
هر هجایی از کلام عشق موجی خونفشان
در کتاب سرخ دل، من خوانده ام تفسیر عشق

یکی از غزلیهای شاعرانه و مواجی که به مناسبت ورود امام(ره) سروده شده است غزلی است با نام «سبزه پوش عرصه اندیشه» سروده «تصرالله مردانی».

۱- از جمله ویژگیهای این شعر اینکه این شعر همزمان با ورود امام(ره) سروده نشده است بلکه در سالهای بعد تحت تأثیر و تصور آن روزهای شکوه و حماسه و انقلاب و خون و عشق و ایثار (آمدن امام «ره») سروده شده است. و این را به استناد تاریخ شعر سال ۱۳۶۴ می گویم.

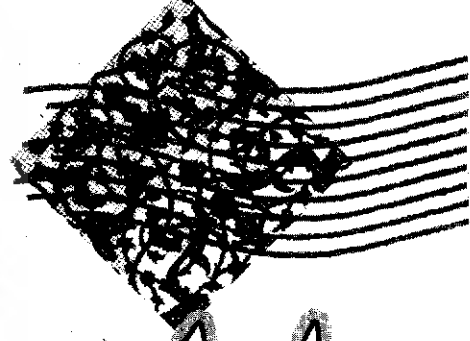
۲- از جهت ژرف ساخت و محتوی، شعری است محکم، با پیام «شادی و امید».

۳- از جهت روح کلی، باید گفت: شاعر، حماسه را با عرفان درهم آمیخته است و بخوبی توانسته از این امتزاج و آمیختگی به شعر جان و حیات ببخشد. کاربرد واژگان و عناصری از خانواده عرفان و تصوف و در کنارش از ساحت حماسه و شورآفرینی و رزم این آمیختگی را حاصل کرده است.

۴- از جمله تمایز و مفردات عرفانی: عشق/ پیر عشق/ باده شبگیر عشق/ فنا/ دل/ آینه جان/...

۵- از جمله عناصر شعری از خانواده حماسه: فراز قله/ میدانگاه/ شمشیر/ سمند آسمان پیما/ ستیخ آسمان/ کمان و کهکشان/ موج خونفشان/

دکتر منوچهر اکبری



امام در آینه شعر انقلاب

ع دلیل دیگر این پیوند: انتخاب کلمه عشق به عنوان قافیه و بعد استخدام و کاربرد تصاویر و تمایزی که خلاف عادت جاری این کلمه است.

قبل از انقلاب «عشق» از آن کلماتی بود که نه تنها از لوت وجود طاغوت جان سالم بدر نبرد و متأسفانه بسیار هم بازیچه قرار گرفته بلکه عشق را از آن تقدس و حرمت پایین کشیدند و بازاری و منحط کردند. عشق را بهانه کردند و شهوت و فساد را ترویج کردند و اگر انقلاب نمی شد، نمی دانیم که امروز جوانان ما حتی با کلمه «عشق» هم آشنا بودند و می توانستند املای این کلمه را صحیح بنویسند یا خیر. اگر چنان پیش می رفت و این چند سال بعد از انقلاب تحول فرهنگی حاصل نمی شد «لا» و «ا» که لفظی بران علاقه حیوانی و شهوانی و تحفه غرب بیگانه با عشق است. در کلام حتی نویسندگان و اهل قلم هم شده بود تا چه رسد به جوانان خام سرد و گرم روزگار نجشیده.

اصولاً برگرداندن دوباره عشق به سابقه ادب و هنر و عرفان است. صعب. باید شاعر بتواند با طریقی، این کلمه را رنگی بکشد و ستم ناخوانمردان و عشق ناخوانمردان را از معنای اصلی خود خارج شده اند تخت دهد. در این تعاریف و کلمات و عناصر عمومی تر و همگانی تر بعد از تصویرسازی از آن در کلام نااهلان مشکل تر است. عشق از جمله کلمات و مفاهیمی است که زمان پذیر نیست. چیزی در یک دوره و یا عصر و یا حتی قرن ظهور نمی کند که بعد از این مدت از بین برود. کلمات جاودانه است و با حداقل تألیف زندگی و حیات و عشق هم خواهد بود. شاعر در بیان عشق (عشق و محبت) قافیه ای پروری بر یاد رفته عشق را برگزیده یا خوانسته به عشق اعتبار ببخشد. یکی از ویژگیهای شعر در این سخن خلاق و باروری پشیمانه و توان قوی در هم آمیختن و شایستگی ساری است. این نثر هم شاعر توان و شایستگی خویش را با خلق این نمونه ها اثبات کرده است.

فراز قله اندیشه / برقص از روشن زمین از یاد عشق / نگاه آفتاب آلوده / افروخته بر آغوش عشق / سرپوش عیسه اندیشه / گذر از هفت اقلیم / گردون / بسند ایمان / پاهای دل تا قله خورشید رفتن / ستیغ آسمان / بلکه / کبیر عشق / نقطه آغاز هستی / دور فتا / سرچشمه خورشید / تصویر عشق / گمان که عشق / صد دهان فریاد / کوب تقدیر عشق / کتاب / سرخ دل / تفسیر عشق / ۷. از جهت هماهنگی بین محور گفتار شعر باید گفت: شعری است قوی و هماهنگ؛ مثلاً شاعر در این بیت:

تا ز هفت اقلیم گردون بگذرد چون آفتاب
بر سمند آسمان پیما برآید میر عشق
علت برآمن و سوار شدن آفتابگونه میر عشق را بر سمند آسمان پیما گذر از هفت اقلیم گردون می داند. که در این بیت تمام عناصر و کلمات مثل زنجیری به هم بافته شده هماهنگی چشمگیری را ایجاد کرده است.

شاعر در بیت آخر:
هر هجایی از کلام عشق موجی خونفشان
در کتاب سرخ دل، من خوانده ام تفسیر عشق همان تعبیر و تعریف معروف مولانا در آغاز (بی نامه) یعنی خونین بودن راه عشق را به زبان دیگر بیان کرده است. شاعر در مصرع (هر هجایی از کلام عشق موجی خونفشان)، کلام عشق را خونین می داند و نوعی مبالغه شاعرانه را در بیان این راه خونین بکار برده است، یکی اینکه حتی هجایی عشق را نه تنها یکی از هجاهای بلکه بطور مطلق (هجایی) کلام عشق را خونین می داند. شاعر اگر در این مصرع کلمه (موج) را نمی آورد بسیاری از این

باروری شعر را کاسته بود. در آن صورت چنین می شد: هر هجایی از کلام عشق هجایی خونفشان است یا همه هجاهای کلام عشق خونفشانند. اما وقتی قبل از خونفشان کلمه موج را آورده است شعر را رونق دیگر بخشیده و هماهنگی چشمگیری بین عناصر و تصاویر شعری حاصل کرده است.

تم (۲) یا جریان اصلی و یا موضوع، عشق است که با صحنه سازی و پرداخت جنبی که توسط تخیل بارور شاعر ایجاد شده هماهنگ می شود هماهنگی دیگر در محور افقی این بیت، کتاب سرخ دل و خواندن تفسیر عشق از این کتاب است و در کل بین هجا، کلام عشق، کتاب سرخ، دل، تفسیر خواندن، پیوندی قوی و مناسب ایجاد شده است، بدانگونه که برداشتن حتی یک کلمه موجب گسستن این رشته را می زند خواهد شد. باید گفت: در اکثر ابیات این هماهنگی رعایت شده است.

وقتی در تمام ابیات یک شعر از جهت افقی هماهنگی باشد، خود این هماهنگی ها هماهنگی شعر را در محور عمودی تضمین می کنند از جهت ترونی خواهد بود. گفت:

امید و تحول و انقلاب پیامی است که توسط آن «سبزپوش عرصه اندیشه» از سیدانگه نور انتظار می رود. هر نکته دیگر عروبه نام نه ای است. کو در پناه خیال در این بیت حاصل آمده است و آن امکان انجام هر ناشی است؛ اما در پناه عشق و سوز عشق و ایجا که شاعر می گوید:

تو که در این دل تا قله خورشید رفتی
برسم آسمان / سرچشمه خورشید / تصویر عشق / گمان که عشق / صد دهان فریاد / کوب تقدیر عشق / کتاب / سرخ دل / تفسیر عشق / ۷. از جهت هماهنگی بین محور گفتار شعر باید گفت: شعری است قوی و هماهنگ؛ مثلاً شاعر در این بیت:

تا ز هفت اقلیم گردون بگذرد چون آفتاب
بر سمند آسمان پیما برآید میر عشق
علت برآمن و سوار شدن آفتابگونه میر عشق را بر سمند آسمان پیما گذر از هفت اقلیم گردون می داند. که در این بیت تمام عناصر و کلمات مثل زنجیری به هم بافته شده هماهنگی چشمگیری را ایجاد کرده است.

شاعر در بیت آخر:
هر هجایی از کلام عشق موجی خونفشان
در کتاب سرخ دل، من خوانده ام تفسیر عشق همان تعبیر و تعریف معروف مولانا در آغاز (بی نامه) یعنی خونین بودن راه عشق را به زبان دیگر بیان کرده است. شاعر در مصرع (هر هجایی از کلام عشق موجی خونفشان)، کلام عشق را خونین می داند و نوعی مبالغه شاعرانه را در بیان این راه خونین بکار برده است، یکی اینکه حتی هجایی عشق را نه تنها یکی از هجاهای بلکه بطور مطلق (هجایی) کلام عشق را خونین می داند. شاعر اگر در این مصرع کلمه (موج) را نمی آورد بسیاری از این

نیاید از شب سبزه پوشش یا تو صحبت کرد
ز عقل فاصله اندیش با تو صحبت کرد
شکوه روح تو را دشمن نمی دانست
اگر ز وحشت و تشویش یا تو صحبت کرد
دل بزرگ تو از آفتاب لبریز است
خفاست از شب و سردیش با تو صحبت کرد
حضور روشت آینه شکیبایی است
همیشه می شود از خویش با تو صحبت کرد
دل از تلاوت وحی کلام تو پنداشت
که جبرئیل دمی پیش با تو صحبت کرد
تو محو مذهب عشقی و هیچ جایز نیست
از این جماعت بدکیش با تو صحبت کرد
دل گرفته و شایسته ملامت نیست
اگر که بیشتر از پیش با تو صحبت کرد
سید محمود ثابت «سهیل»

یکی از صمیمانه ترین غزلهایی که به مناسبت دوازدهم بهمن (ورود حضرت امام) سروده شده است، شعری است با نام وحی کلام تو سروده «سید محمود ثابت سهیل». اگر قرار باشد شناسنامه این

شعر را ورق بزینم اساسی‌ترین ویژگی‌های آنرا بدین قرار برمی‌شماریم:
۱- انتخاب عبارت بلند (با تو صحبت کرد) که از جهت تقطیع تقریباً نصف هر مصرع را دربر گرفته و عبارتی است مآخوذ از زبان رایج امروز که یکی از علل ایجاد جو صمیمی در شعر شده است (به عنوان ردیف غزل).

۲- از جهت ایجاد مضامین آشنا با زبان مردم و استفاده از تعابیر و عناصری با همان ویژگی از آن جمله است: اگر زوحشت و تشویش با تو صحبت کرد/ همیشه می‌شود از خویش با تو صحبت کرد/ که جبرئیل دمی پیش با تو صحبت کرد/ از این جماعت بد کیش با تو صحبت کرد/ دلم گرفته و شایسته ملامت نیست - اگر که بیشتر از پیش با تو صحبت کرد و...

۳- از جهت موسیقی درونی که یکی از روشهای ایجاد طنین‌انگیز کردنش کاربرد حروفی است هم او را و یا کاربرد کلماتی با مصوتهای همخوان است، می‌توان این نمونه‌ها را یادآور شد: حضور روشنت آینه شکیبایی بسته همیشه می‌شود از خویش با تو صحبت کرد کاربرد کلماتی چون روشن / شکیبایی / همیشه / می‌شود / از خویش ... ایجاد موسیقی درونی کرده است.

۴- از جهت ویژگی‌های زبانی، مجموع کلماتی چون: نباید / سرديش / همیشه / می‌شود / خطاست / جلدی / دمی / پیش / بدکیش / دلم گرفته / را جلدی / از تعابیر و عناصر شعری می‌توان یادآور شد. ه از جهت خلق تعابیر و ترکیبات قابل توجه موارد زیر را می‌توان یادآور کرد:

الف- فصل فاصله اندیش = و عقل فاصله اندیش با تو صحبت کرد
ب- آفتاب لبریز روشن = دل بزرگ تو از آفتاب لبریز است.
ج- حضور روشن و آینه شکیبایی = حضور روشنت آینه شکیبایی است.

د- تلاوت وحی کلام = دل از تلاوت وحی کلام تو پنداشته. ه- محو مذهب عشق = محو مذهب عشقی و هیچ جایز نیست.

و- شایسته ملامت = دلم گرفته و شایسته ملامت نیست.
۶- از جهت کاربرد تعابیر و عناصر تجریدی عقل فاصله اندیش / شکوه روح / حضور روشن / آینه شکیبایی / وحی کلام / محو مذهب / مذهب عشق / جماعت بدکیش / شایسته ملامت /

۷- از جهت زرف ساخت و درون‌تعمیر علی‌رغم کوتاهی شعری است پرمایه و غنی.

۸- از جهت هماهنگی محورها (محور افقی و عمودی) شعری است قوی. مثلاً در محور افقی چند بیت را از جهت هماهنگی محورها مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.
در این بیت:

«شکوه روح تو را دشمنت نمی‌دانست

اگر زوحشت و تشویش با تو صحبت کرد»

در یک طرف این معادله شاعرانه آمده است: اگر دشمن با تو از وحشت و تشویش صحبت کرد، اگر دشمن خواست ترا از شب و ترس و اضطراب بترساند علتی داشته است. در مصرع اول شاعر علت این کار جاهلانه و نادرست دشمن را چنین بیان کرده است: شکوه روح تو را دشمنت نمی‌دانست. و این علتی است قابل قبول برای توجیه عمل نادرست و جاهلانه دشمن و طرف دوم معادله است.

یا در این بیت: دل از تلاوت وحی کلام تو پنداشت - که جبرئیل دمی پیش با تو صحبت کرد. در یک طرف این قضیه‌سازی شاعرانه پنداشتن دل از تلاوت وحی کلام توسعه یعنی دل از فحوا و تأثیری

که کلام تو در آن پدید می‌آورد، علت این تأثیرگذاری را تا حدی فهمیده؛ یا بهتر است بگوییم دل، از خواندن و تلاوت کلام تو به تأثیرگذاری آن «هو» برد. در طرف دیگر این قضیه می‌گوید: علت این نفوذ کلام تو این بود که اندکی پیش جبرئیل با تو سخن گفته است. این هماهنگی و تناسب اگر تخیلی هم باشد بسیار قابل توجه و شاعرانه است و نمونه‌های دیگر ...

۹- شعر از جهت نفوذ شاعر در قلمرو مجاز یا قدرت شاعر در شناخت توان و ظرفیت کلمات و قدرت پیوند واژگان، از خانواده‌های مختلف و حتی در مواردی خارج از عادت جاری زبان دارای شواهدی است. مثلاً کلمه «تلاوت» در زبان معمول برای قرآن به کار می‌رود ولی شاعر این تخصیص را از حوزه قرآن برداشته و در حوزه کلام غیرقرآنی به کار برده است اتفاقاً در همین مصرع خروج از سنت جاری زبان را با «وحی» هم انجام داده است. وحی معمولاً در رابطه با پیامبر و خداوند به کار می‌رود اما شاعر «تلاوت وحی کلام» را برای امام (ره) به کار برده است. یا در این ترکیب «عقل فاصله اندیش» فاصله معمولاً برای بیان یعد و مسافت به کار می‌رود و شاعر این کاربرد را گسترش داده، آنرا برای «عقل» که یک تعبیر تجریدی است به کار برده است.

زبانی دیگر این تصویر کلمه «اندیش» است که صورت شاعرانه و لطیف «حسبگری» است که در زبان رایج به کار می‌رود. کاربرد «حسب» در غیر معنی رایج آن (اگر در نظر شعری دیگر قبل از این هم به کار رفته باشد) در واقع نوعی رستخیز است برای این کلمه زیرا «حسب» در معنای قبل از انقلاب کلمه مذهب و مذهبی صرفاً برای دین و دینداری به کار می‌رفته اما شاعر تحت تأثیر روح کلمه مذهب در دوران بعد از انقلاب آنرا به کار برده است. کاربرد «حسب» به معنی اصلاً و ابداً نیز نقشی محکم‌تر از این دو تصویر دارد. در این مصرع: «هو محو مذهب عشقی و هیچ جایز نیست»

«ترانه بی‌انتهای ما»

آغاز شد ترانه بی‌انتهای ما

پیرچید در زمانه طنین صدای ما

دریند اگر کشتند نوای نوبت صبح

خیزد هزار ناله زهر بند پای ما

آنک نگاه کن که زخون نقش بسته است

بر اوج قله‌های خط‌خطی پای ما

ماندند هم‌زمان همه در وادی نخست

جز سایه‌ها نمائد کسی در ققای ما

ما رو به آفتاب سفر می‌کنیم و بس

زیتروی در قفاست همه سایه‌های ما

فردا لو حسرتا که زیبگانه هم ربود

در این میانه گوی ستم آشنای ما

شد پاره پاره پیرهن سرخ لاله‌ها

ابر سیه گریست به داغ عزای ما

بنگر چگونه عاطفه از دست می‌رود

ای وای اگر زبای نشینیم وای ما

از خار راه و ظلمت وادی غمین مباش

خضر است در طریق طلب رهنمای ما

عمر قصیده‌گوی جماران دراز یاد

کوتاه کن دگر غزل ماجرای ما

هرچند این غزل به نهایت رسید لیک

آغاز شد ترانه بی‌انتهای ما

قیصر امین‌پور

غزل «ترانه بی‌انتهای ما» که به تعبیر شاعر غزل ماجرای ماست.

درد دل گونه‌ای است به زبان شعر از جریانهای انقلاب. از جهت وجود تصاویر و ایجاز تشبیهات شاعرانه قوی و بارور است. زبان شعر صمیمی است، شاعر کوشیده است از زبان رایج و سنت جاری زبان استفاده کند. در بعد هماهنگی محورهای افقی و عمودی در آن نوعی همخوانی دیده می‌شود. در یک بیت شاعر تهدید می‌کند اگر در بند کشند نوای نوید صبح را، یعنی نگذارند نوای نوید صبح به گوش ما برسد ما در اعتراض به این ممانعت و محرومیت بانگ و فریاد برمی‌آوریم و هزار ناله از هر بند برمی‌کشیم. دو بیت دیگر این روحیه اعتراض و مقاومت و فریادگری را با نوعی خوف از ادامه راه در هم آمیخته است آنجا که گوید:

مانند هم‌رهان همه در وادی نخست
جز سایه‌ها نمائد کسی در قفای ما
البته اگر این بیت را چنین معنی کنیم تر آن صورت به نظر و هدف شاعر نزدیکتر شده‌ایم. بگوییم اگر چه به علت سنجش راه و مشکلات و مصائب هم‌راهان ما از ادامه مسیر وامانده‌ایم اما ما در حالی که کسی همراه ما نبود باز راه را ادامه دادیم که تر این صورت ناهماهنگی فوق را هم از بین بردیم.

در بخش پایانی شعر، شاعر باز به اطاعت و قبول دستورات خضر در طریق طلب حکم می‌کند و بسیار شاعرانه و بی‌سج و لطیف به جان امام دعا می‌کند:

عمر قصیده گوی جماران دراز باد
کوتاه کن دگر غزل ماچهرای ما

شاعر قصیده و غزل را که از قوالب شمیری نقد یادآور شده است. ظرافت دیگر و تا حدی در پس برده هر این بیت، کاربرد کلمه دراز برای قصیده و کلمه کوتاه برای غزل است. چون قصیده بلندتر و درازتر از غزل است، همین درازی و کوتاهی نیز در وقت هم‌معنی شاعر را اثبات می‌کند؛ بخصوص که شاعر گوینده واقعی را امام می‌داند؛ زیرا که او شاعر را به سرایش این قصیده واداشته است.

حسرت از دست رفتن عاطفه موجب برخاستن شاعر به هواداری عاطفه می‌شود. نکته زیبا و قابل توجه این است که استمرار جهت و حرکت انقلاب را در سال ۶۰ به طرف نور و روشن و آفتاب می‌بیند و این حقیقت را بسیار شاعرانه بیان کرده است. تصویرسازی دیگر سوک ابر سیاه در داغ و عزای پاره‌پاره شدن پیرهن سرخ لاله‌هاست

«تحصیل اشارات»

خرقه‌پوشان به وجود تو میاهات کنند
ذکر خیر تو در آنسوی سماوات کنند
پارسیان سفر کرده در آفاق شهود
در نسیم صلوات تو مناجات کنند
بیش آینه بیخانی تو هر شب و روز
نام و خورشید تقاضای ملاقات کنند
پی به یک همزه اشراقی چشمت نبرند
گرچه صد مرتبه تحصیل اشارات کنند
بعد از این حکمتیان نیز به سرفصل حیات
عشق را با نفس سیر تو اثبات کنند
قدیران چون زتماشای تو قانع گردند
عطارانفاس تو را هدیه و سوغات کنند
بعد از این شرط نخستین سلوک این باشد
که خطایبیر نگاه تو مراعات کنند

ذکر یا اخلاقی

«تحصیل اشارات» نام غزل دیگری است که توسط «زکریا اخلاقی» برای حضرت امیر(ره) سروده شده است. غزل تحصیل اشارات را مصلحی عرفانی شروع می‌شود.

۱- وجود طایبیری از زبان مردم و حتی رایج بین آنها تا حدی زبان شعر صمیمی کرد. است. از این جمله‌اند: ذکر خیر کسی کردن / سفر کردن / مناجات کردن / تقاضای ملاقات کردن / پی به چیزی بردن / اثبات کردن چیزی / مراجعت کردن / ارمغان بردن / شاعر با قدرتش و شایستگی تمام توانسته این تعبیر را در دل شعر به نحوی بگنجاند که کوچکترین اثر منفی در ذهن خواننده ایجاد نکند.

۲- از جمله عناصر عرفانی شعر: ذکر، مناجات، اشراق، غمزه



پارسایان، شهود، عشق، سلوک، را می توان نام برد.

۳. از لحاظ ایجاد تصاویر و صورت گری شاعرانه برای بیان مضامین و مفاهیم مورد نظر نکات زیر قابل توجهند:

مباهات خرقه پوشان به وجود امام (ره) ذکر خیر امام فرانسوی سماوات/ مناجات پارسایان سفر کرده در آفاق شهود در نسیم صلوات امام/ تقاضای ملاقات ماه و خورشید پیش آینه پیشانی امام (ره) / اگر چنانچه صد مرحله تحصیل اشارات هم کنند به یک غمزه اشراقی چشم امام (ره) پی نمی برند / اثبات عشق در سرفصل حیات توسط حکمتیان با نفس سبز امام / از همان بردن صطر الفصح امام توسط قدسیانی که از تماشای امام فارغ شده اند / مراعات خط سیر نگاه امام بعنوان شرط نخستین سلوک.

۴. تمایز تجریدی این غزل عبارتند از: آفاق شهود نسیم صلوات، غمزه اشراقی، سرفصل حیات، نفس سبز، صطر انقاس، خط سیر نگاه.

شاعری روحانی و طایفه خطاب به مرجع تقلید و فقیه و عالم و متکلم و فیلسوف و عیسوی چون امام می گوید:

پی به یک غمزه اشراقی چشمت نبودند
گرچه صد مرحله تحصیل اشارات کنند
به

خرقه پوشان به وجود تو مباحث کنند
ذکر خیر تو در آنسوی سماوات کنند

یا کاربرد تعبیری چون اهل سلوک بودن و از مرحله شهود گذشتن برای امام ذیلی است متنی بر اطلاع و آگاهی شاعر از وجود ضم عرفانی و سلوک روحانی و معنوی امام

ناگفته نماند امروز که هزار به نقد و بیان این مسائل مشغولم
بیش از دو سال از رحلت آن سرحلقه رندان جهان گذشته است و
تا قبل از رحلت امام (ره) انگشتر شمار افرادی بودند که از زمینه های شعر و شاعری امام خبر داشتند. اگرچه کتابها و آثار و اشارات گونه گونه کلام امام (ره) به مناسبت های مختلف تلاقی میهن بر سلوک آن استوار عرفان و تقوی و زهد بود اما تا وقتی فرزاد ایشان غزل من به خال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم

را از امام چاپ نکرد و پس از آن نمونه هایی دیگر از اشعار عرفانی آن عارف در اختیار عموم قرار نگرفته همه تعجب می کردند که امام اهل شعر باشند تا آنجا که بعضی از خشک مغزان متحجر از اینکه از امام آثاری به نام سیوی عشق یا باده عشق و... چاپ شود و از این بعد شخصیت امام حرف برزند چندان راضی نیستند. هر به لحاظ کاربرد واژگان و عناصر خاص، روح غالب با اثبات زمینه های عرفانی امام است. در بیت زیر شاعر تلاش کرده است به اثبات زمینه های فلسفی امام بپردازد:

بعد از این حکمتیان نیز به سرفصل حیات
عشق را با نفس سبز تو اثبات کنند

مفاهیم و عبارات زیر می تواند شواهد مناسبی بر اثبات زمینه و بعد عرفانی ایشان باشد.

مناجحت کورخ بر پارسایان سفر کرده در آفاق شهود در نسیم صلوات امام / پی نروان به یک غمزه اشراقی وی / مراعات کردن خط سیر نگاه امام بعنوان شرط نخستین سلوک / و مباهات خرقه پوشان به وجود او.

۵. از لحاظ کاربرد اصطلاحات نظیر شعر نمونه های بسیاری را می توان یافت شد. بین صلوات و مناجات / روز، ماه و خورشید / چشم و غمزه و اشارات / هدیه و سوغات / و...
۶. از لحاظ مضمونکی محورهای شمری است یکدست و پرداخته و شفاف.

۷. نکته آخر کاربرد کلمه «اشراقی» است که از بار معنایی ایهامی برخوردار است زیرا هم به افکارهای عرفانی و سلوک برمی گردد و هم به «اشارات» که یکم کتاب روحی سینا است.

«کرامات نورانی»

حکله روزی شب چشم تو
دلم شد چراغی چشم تو
به مهمان خواب عشق بی دهد
شگفت است مهمانی چشم تو
بنا را بر اصل خماری نهاد
ز روز آنکه بی چشم تو
پروا مشغولی های رندان است
شب شعر عرفانی چشم تو
تویی قطب روحانی جان من
منم سالک فانی چشم تو
دلیم نیمه شبها قدم می زند
در آفاق بارانی چشم تو
شفا می دهد آشکارا به دل
اشارات پنهانی چشم تو
هلا توشه راه دریادلان
مفاهیم طوفانی چشم تو
مرا جذب آیین آینه کرد
کرامات نورانی چشم تو
از این پس مرید نگاه توام
به آیات قرآنی چشم تو

حسن حسینی

غزل برگزیده دیگر سروده «حسن حسینی» است با نام «کرامات نورانی» شعر از جهت زبان بسیار بارور و قوی است. از زبان رایج و مرسوم تاثير پذيرفته است.

۱. انتخاب ترکیب «چشم تو» به عنوان ردیف شعر، شاعر را مکلف می کند که قسمت آغازین شعر را که به چشم تو ختم می شود چنان درخور و مناسب و هماهنگ انتخاب کند که کوچکترین ناسازگاری و ناهمخوانی به چشم نخورد. این حسن انتخاب و نیز



توان شاعر در پر کردن این بنای عظیم و نیز ظریف کاریها و هنرمندی‌هایی که در آراستن و تزئین این بنا خرج داده هماهنگی محورهای شعر را عمود و افقی تضمین کرده است. همانطور که از نام شعر آشکار است تعابیر و جلوه‌های عرفانی در شعر کم نیستند از آنجمله اند: دلم شد چراغانی چشم تو / شگفت است مهمانی چشم تو / بنا را بر اصل خماری نهاد / شب شعر عرفانی چشم تو / دلم نیمه شب‌ها قدم میزند / شفا میدهد آشکارا به فال / مرا جذب آیین آیین کرد / از این پس مرید نگاه توام.

۲- ناگفته نماند تمام شواهد فوق را می‌توان برای توان و قدرت و پشتوانه شاعرانه در خلق ترکیبات و تصاویر و نیز کلمه‌شناسی و ترکیب‌سازی و نوآوری و بدیع‌نگاری و واژگانی به شهادت فراخواند. اگرچه بعضی از ترکیب‌های شعر به قلمرو سطحیات نزدیک می‌شود اما باز رنگ و صیغه شعر بودنش بر صیغه سطح بودن آن می‌چربد و فقط در حد یک نمود و جلوه می‌تواند رنگ‌هایی از سطح در آن سراغ گرفت. به زبان دیگر شعری است سطح گونه و فرقی است بین شعر سطح گونه یا سطح شعر گونه. مثلاً در این قطعه پرواز مثنوی‌های رندانه است / شب شعر عرفانی چشم تو / یا / از این پس مرید نگاه توام / به آیات قرآنی چشم تو / یا / مرا جذب آیین آیین کرد / کرامات نورانی چشم تو و ... جلوه‌های از سطح هر چند کم رنگ رخ می‌نمایند.

۳- از این جهت که شاعر توان گسترش زبان را داراست و به خوبی توفیق است بزخنگ نیز تک و یوسن بادبای خیالی سوار شود و سیمرخ عشق اندیش مجاز و کنایه و تشبیه را با حلقه مفاهیم و مضامین پرواز دهد و در بسیاری از پروازهای بلند تخیلی، اما شاعرانه زبان را از شکل تکراری و حد معارف گسترش دهد لازم است در بعضی مفاهیم و ترکیبات دقت و تأمل بیشتری شود تا این معنی حاصل آید. در زبان جاری و مرسوم و در تکلم متداول برای چراغانی و مهمانی و طوفانی معمولاً صفتی نمی‌آورند و یا کلمه‌ای را به آنها اضافه نمی‌کنند. اما شاعر با انجام این کار اگرچه چراغانی و مهمانی، طوفانی، ... را مقید کرده است اما خود این شناخت که چه کلماتی را می‌توان (با چشم تو) بمقون ردیف شعری کنار هم گذاشت امتیازی ارزشمند محسوب می‌شود.

معمولاً ما می‌گوییم خیابان‌ها را چراغانی کردند یا با امشب منزلتان به مهمانی می‌اییم «یا امشب مهمانی (با یا مصدری) داشتیم.» و یا امروز هوا طوفانی است، یا دیروز دریا طوفانی بود، و از این گونه جمله‌ها و تعابیر. اما شاعر می‌گوید: «دلم شد چراغانی چشم تو» یا مفاهیم طوفانی چشم تو / یا / شگفت است مهمانی چشم تو / که تا حدی تازگی دارند.

اگر این کار برد را در محک نقد بگذاریم و با اصول و موازین و ظرافت کاریهای نقد ادبی و سبک‌شناسی حکم کنیم نوعی رستاخیز کلمات است از طریق آشنایی زدایی که خود به دو قسم اصلی تبدیل می‌شود، یا واژگانی است یا نحوی و این از نوع رستاخیز کلمات با روش آشنایی زدایی از قسم واژگانی است. در زبان عامیانه و محاوره گاهی کلمه مرید را مقید می‌کنند. مثلاً می‌گوییم فلانی مرید فلانی است، یا فلانی جزء حلقه مریدان شیخ نجم‌الدین کبری محسوب می‌شود. یا در زبان عامیانه می‌گوییم مریدم یا فلانی از مریدان توست. و گهگاهی می‌گوییم مرید اخلاق فلانی‌ام. اما اینکه شاعر می‌گوید:

از این پس مرید نگاه توام

به آیات قرآنی چشم تو

شاعر از دو جهت به گسترش زبان و خروج زبان از ثرم مستعمل دامن زده است. یکی از لحاظ مرید، برای نگاه و دیگر از جهت آیات قرآنی برای چشم.

یا وقتی شاعر می‌گوید:

هلا روز و شب فانی چشم تو

دلم شد چراغانی چشم تو

۴- مفهوم، مضمون و یا «م» (۳) اصلی شعر روشن شدن چشم شاعر است در اثر دیدن امام (ره) یعنی مشاهده امام موجب روشن شدن چشم شاعر شده است. ولی شاعر این نکته را از جهت بسامد که همان طنین‌ها و استمرار آواهای یک صدا و یا گسترش و فراگیری آن است در نظر داشته است و با بیان تعابیری چون فانی روز و شب در برابر چشم تو و چراغانی دلش در اثر دیدار آن قطب روحانی جانش، انرا فنا و پشتوانه‌ای شاعرانه و جاودانه بخشیده است.

۵- از جهت کلمه‌شناسی و توان شاعر در بکارگیری کلماتی که تا حدی حدیثی در شعر امروز از استعمال و کاربرد قابل توجهی برخوردار هستند. مثلاً «خماری» اصل خماری که خود ترکیب جدیدی است. قبل توجه است. در این بیت:

بنا را بر اصل خماری نهاد

ز روز ازل بانی چشم تو

اگرچه قبل چشم خماری و بیمار در زبان فصری مخصوصاً در اشعار عرفانی و سبک عراقی یک جریان مستمر و اصطلاح رایج شاعران این سبک و مقلدان بعدی آنهاست اما در سالهای اخیر در زبان رایج و فنی می‌گفتند فلانی خماری است بیشتر در رابطه با اعتیاد و مواد مخدر کاربرد داشت ولی شاعر آنرا تصحیف کرده یا نوعی باستان‌نگاری آن را به جایگاه اصلی خویش برگردانده است.

۶- از جهت تعبیر چشمگیر و شاعرانه و تصویرپردازی را می‌توان یادآور شد. شراب عطش اصل خماری، شب عرفانی قطب روحانی، سالک فانی، افق بارانی، توشه راه، مفاهیم طوفانی، آیین آیین کرامات نورانی، مرید نگاه.

۷- از جهت هماهنگی معنی‌ها بین شعری است پرداخته و یکدست مثلاً در این بیت با آیات دیگر که مصرع‌ها را جایجا کنیم خلی در شعر ایجاد نمی‌شود.

شب شعر عرفانی چشم تو

پر از مثنوی‌های رندانه است

این دلیلی است بر هماهنگی شعر در محور افقی و یا در نمونه‌های دیگر:

تویی قطب روحانی جان من

ضم سالک فانی چشم تو

ز روز ازل بانی چشم تو

بنا را بر اصل خماری نهاد

در افق بارانی چشم تو

دلم نیمه شب‌ها قدم می‌زند

کرامات نورانی چشم تو

مرا جذب آیین آیین کرد

به آیات قرآنی چشم تو

از این پس مرید نگاه توام

مثلاً در مصرع اول ابیات فوق از وجود قطب روحانی برای جان صحبت شده «تویی قطب روحانی جان من» در مصرع دوم همین بیت به تناسب آن تعبیر، از سالکی گفتگو شده است که مرید و پیرو آن قطب است؛ «ضم سالک فانی چشم تو» و یا در این بیت:

هلا توشه راه دریا دلان

مفاهیم طوفانی چشم تو

نخست از دریا دلان گفتگو می‌کند که در این سفر دریایی نیازمند توشه‌ای هستند و در نیمه دوم این بیت توشه مناسب و درخور این مسافران راه دریا را از چشم امام (ره) می‌گیرد، آنهم از مفاهیم طوفانی چشمان امام (ره). یا وقتی از آیین آیین سخن به میان می‌آورد، چه تعبیری زیباتر و مناسب‌تر از این می‌توان آورد که

با آیین آینه بیگانه نباشد:

مرا جذب آیین آینه کرد

کرامات نورانی چشم تو

۸. از جهت محور عمودی باید گفت تسلسل ابیات و معانی کاملاً رعایت شده است. زیرا در کل شعر، طرح بیان مفاهیم و مضامین و درون مایه‌ها تقلم و تاخیر رعایت شده است.

به ترتیب این مفاهیم را آورده است. چراغانی، مهمانی، خماری

چشم

تشکیل شب شعر عرفانی و شنیدن مثنوی‌های رندانه، بعد طرح قطب روحانی و سالک بعد پیرو آن قطب شدن و به یاد آید با علاقه شبها در آفتاب بارانی چشمش قدم زدن، طرح نقش کارساز اشارات پنهانی آن قطب برای توشه ره‌پویان دریادل و جنب آیین پاک و یک رنگی و یک رویی و روشنی و صفاقت و زلالی و آینه (که همان امام است) شدن و در نهایت مرید شدن و در مقام سالکان آن پیر وارد شدن و در باغ نگاه امام (ره) ره‌پوشی در حضور ما هم که به نحوی نگرش طولی شعر است کاملاً دقت نگارنده است و مراحل مختلف را در طرح مضامین مراعات کرده است.

«قطره و اقیانوس»

دیدنش فتنه‌ها را می‌کرد

صورتش ماه را خجل می‌کرد

گر کسی روی او بین شکو

گل سرش را به زهر گلی می‌کرد

آفتاب که در نگاهش بود

چشم خورشید را تسلیم می‌کرد

گرچه با خنده اشک با فرود

بازگشتن هم نود می‌کرد

او چو خورشید چشمش ناموس

حالت قطره بود و اقیانوس

تا که لب را به گشته و می‌کرد

سوز و حالی دگر بیا می‌کرد

چشم دل بار گرم بر زمین

تار و پودش خدا شد می‌کرد

او همان آفتاب تابان بود

یا که چشمان من خطا می‌کرد؟

مولوی هم اگر در آنجا بود

دامن شمس را رها می‌کرد...

«او چو خورشید بود و من فانوس

حالت قطره بود و اقیانوس»

افشین علاء

شعر «قطره و اقیانوس» سروده «افشین علاء» در عین کوتاهی

ترجیع بندی بسیار قوی و عاطفی است. کوتاهی شعر از این جهت

مورد توجه قرار گرفته است که اگر شاعر حتی بیت ترجیع را تکرار

نمی‌کرد و آن را بدون بیت ترجیع ارائه می‌داد غزلی مناسب بود.

یعنی آنقدر زیاد نبود که بگویم شاعر به ضرورت کثرت مطالب

نسبت به تکرار و ترجیع اقدام کرده است.

زبان صمیمی و بسیار خویشاوند شعر جالبترین نکته و بارزترین

مشخصه آن است.

روانی و سلاست و پرهیز از پیچیدگی و کنایه‌سازیهایی دور از

ذهن ویژگی چشمگیر دیگر شعر است. کاربرد عناصر و واژگانی از

ساحت زبان و فرهنگ عامیانه و رایج بین مردم اما با صیغه شاعرانه

نیز قابل توجه است. مثل: خجل کردن، کسل کردن، سرش را به

زیر گل کردن، دو دل کردن، و خطا کردن، لب واکردن و...

عدم تکرار و یا حتی ذکر نام امام (ره) و استناد و اکتفا کردن به

ضمیر، حوزه و قلمرو شعر را گسترش داده است و بیان حالات و

روحیات و ابهت و عظمت آن (آفتاب نگاه و آن خجل کننده صورت

ماه با صیغه غایب) به لطافت و بار شاعرانه اثر افزوده است. بدین

معنی که اگر شاعر می‌گفت: ای امامی که صورت تو ماه را خجل

می‌کند، یا امام را که دیدم از تمام تار و پودش نوای خدا شنیده

می‌شند یا امام مانند خورشید بود و من مانند فانوس بودم و... هرگز

به این زیبایی و نکته‌سنجی نمی‌شد که گفته است: صورتش ماه

را خجل می‌کرد/ چشم دل باز کردم و دیدم/ تار و پودش خدا خدا

می‌کرد/ او چو خورشید بود و من فانوس/ حالت قطره بود و اقیانوس.

شاعر با بیان رابطه مرید و مرادی و اشاره‌ای به داستان مولوی

و شمس تبریزی در واقع، اوج ارادت خویش را اثبات می‌کند. بگونه‌ای

نویتر از مولوی:

مولوی هم اگر آنجا بود

دامن شمس را رها می‌کرد

شاید برای کسی که به ملاقات حضوری امام نرفته باشد، تصور

این صمیمیت و محبت و بیان این تشبیهات و تصاویر چندان محسوس

نشود اما به حق چنین است که شاعر توصیف کرده است. در مواردی

ابهت امام در دیدارهای عمومی چنان بود که بعضی حتی تاب و

محبت یک نگه بر جانهایش را نداشتند.

«قصه عاشقترین عاشقان»

گوش از دیدای هوادایان عشق

شستگار هم تم بارانی عشق

بار دیگر قصه‌ی عشق و خون

بشنوید از زبان دست خون

ماجرای عشق و وصل پورا

قصه جلاچ و موسف دار با

گر چه بشتاب یک بار دگر

بشنوید از لبی غم بار دگر

قصه‌ی آبی و مجنون و آنگاز

با به بزم عاشقان ساکنار

گر چه مجنون سر به صحرا نهاد

از غم لیل بر خود از بافتاد

عشق مبار توای که کج است

بست عشق در راهی دیگر است

گفت مولانا به خوش معنی عشق

از زبان نی که باشد نای عشق

«نی حدیث راه پر خون می‌کند

قصه‌های عشق مجنون می‌کند»

من چه گویم سر به مهر این نامه است

خارج از توسع زبان و خامه است

پرتوی از عشق او مانده بجا

گشته راه و رهبر و رهیار ما

غیر عاشق را بگویش راه نیست

رهسپار راه او گمراه نیست

بشنوید ای عاشقان با گوش جان

قصه عاشق‌ترین عاشقان

جمله‌ی عشاق سرگردان او

صد هزاران کوهکن حیران او

نای او از نای نی غم‌دار تر

عشق او از کوهکن خونبار تر

ماجرای بیستون و تیشه را

قصه فرهاد عشق اندیشه را

کهنه کرد این عاشق حق جوی ما

کز اندیشه دشمنان وارهایش
 کز اندیشه اهرمن وارهاند
 هم اسلام و قرآن و هم پیروانش

حمید سبزواری

حمید سبزواری سیمای امام را در قصیده‌ای با نام «سالار عصر غیبت» چنین ترسیم کرده است: پیری با فکر جوان، پیری که عزم و قدرت او چونان کوه است، موسایی که بر فرعون زمانه می‌تازد و عیسایی که دم جانبخش دارد. فرزندى از خاندان رسول الله «ص» که ولایت او به ولایت علی «ع» برمی‌گردد از حسن سرپرست حسین «ع» برخوردار، قیام حسینی‌اش او را وارث خون حسین کرده است. در پارسایی بی‌نظیر، در نیک رانی بی‌مانند، در نقشبندی بی‌هم‌تراز و در هوشمندی بی‌هم‌مان، فصیح‌گفتار و نکته‌دان با دستان یداللهی در آستین، امام عصر غیبت، که از جبهه‌اش نور حسینی هویداست، و با یزید زمانه در ستیز است، اهریمنان دشمنان اویند و حق پروران دوستانش، بد گوهران خصم جان و بیدانشان عیب جویش، دانشوران مدح خوان و آزادگان در کنارش، شاعر، فلسفه مدیح و مدحت خود را از امام چنین بیان داشته است.

به کارگیری تلمیحات قرآنی و داستانی از قاموس بزرگ معارف اسلامی در این شعر توان شاعر را در استخدام شاعرانه آنها اثبات می‌کند، پیدا کردن صفات و خصایص و خصال شاخص پیامبران و ائمه (ع) امام (ره)، نکته‌سنجی و باریک‌اندیشی و ژرف‌نگری شاعر را گواهی می‌کند. از جهت فخامت و استواری و غنای درونی و ژرف ساخت و درین مایه شعری است دریایی، که توجع آفرینش‌های شاعرانه‌اش قبل بیان و ذکر است. ترکیباتی چشمگیر بدین قرار دارد:

موج اندیشه، بال فکر، انوار حکمت، پاک چهره، بهر اندیشه، ظرف فکر، سرود جانان، طنین بیان، حسن سرپرست، مهربان دل، هم‌تراز، هم‌عنان، فصیح نکتهدانان، خصلت قهرمانان، شکوه زعامت، دست بدالله، چشمه پر نوران، پرید زمان، حق پرور، بدگوهر، بی‌فانی، عیب‌جوی، دانشور، بدخواه، خدا سرپرست، رسول امین، طریق امان و...

«ای روح خداوند»

ای نور نبی، پرور علی، روح خداوند
 مرآت صفه مایه‌ای، مهر فرهمند
 ای رانی تو، سر لوحه امیر الهی
 ای یاد تو، دیباجه الطاف خداوند
 زلیات نبی، شمشعه در شمشعه انوار
 زانفاس نبی، رایحه در رایحه لیلخند
 رخسار تو، چون لایه بکشفته به آردی
 دندار تو، چون طلعت پرور به اسفند
 در عالم عرفان، همه تن جان و پرواز
 در عالم اشراق، همه روحی و فرمند
 بر درگاه تو، بوسه زبند روز، همه روز
 مهر صحری، از زیر تیغ دماوند
 با رزم تو، بهلو نزند صخره البرز
 با عزم تو، چون کاه بود باره الوند
 هر خامه بایسته که گویی ز بن جان
 هر نامه شایسته، که خوانی ز سرپند
 در قلمز توحید، فروریخته الماس
 در چشمه پر جنبه دین، بیخته یا کند
 برخاسته، با نام تو آوازه به کیهان
 بنشسته، به تدبیر تو، هر فتنه و ترفند
 صبح از نفس پاک تو هر جا که گذر کرد



نه عیسی است اما بسا مرده جانان
 که جان یافتند از طنین بیانش
 نباشد محمد ولیکن ز نسبت
 بود پاک فرزندی از خاندانش
 علی نیست اما اصل ولایت
 بود بارور شاخه نودمانش
 حسن نیست اما ز حسن سرپرست
 تراود صفا از دل مهربانش
 حسین نیست اما ز تاب وارث
 قیام حسین است هم داستانش
 زبان امامان بود در دهانش
 پیام رسولان بود بر زبانش
 همه هر چه دانشوران مدح خویش
 همه هر چه بدخواه بود بقتل‌دانش
 خدا سیرتان، نیکوان دوستانش
 مرا نیست مدحتگری پیشه بر من
 بود فرض بستودن جلودانش
 من از مدح گویم بیان مدح گویم
 که در راستی کرده‌ام افتخارنش
 من این پارسا را از آن می‌ستایم
 که پاکی تراود ز کلک و بتانش
 در این خامه نازش ز علم است و عرفان
 نه از خسرو و لشکر جانشانش
 در این نامه بالمش ز عدل است و ایمان
 نه از گاه دارا و تاج کیانش
 مرا فخر این بس که مدحت سرایم
 رسول امین و طریق امانش
 مرا فخر این بست که بستایم آنرا
 که بستوده یزدان به قرآن عیانش
 که افضل بود مر مجاهد به قاعد
 از اینکه بهتر که دارد نشانش
 الهی بخون شهیدان و پاکان

هم غالیه پرداخت و هم مشک پراکند
 کس نیست در اندیشه والا، به تو همسنگ
 کس نیست در آیین فراست، به تو همچند
 در معرکه کفر جهان، حافظ قرآن
 در بارگه داد، مهین پیر خردمند
 چون ابر، همه فیض و چو باران همه اکرام
 چون موج همه جنبش و، چون بحر کرامند
 چون گلشن فردوس، طرب خیز و طرب زبا
 چون گلین امید دل انگیز و برومند
 همگام شفق، پرده گشوده زرخ ماه
 همدوش فلق، مهر برآورده شکرخند
 هر لفظ تو، آراسته در کسوت معنی
 و آمیخته این هر دو به هم، چون شکر و قند
 پیدا به سراپرده هستی، همه اسرار
 در چشم جهان بین توای قیله دلبد
 از آدم و از نوح، بهین پور به گوهر
 وز ختم رسل، احمد مختار پس افکند
 بنشست، زبرق نگهت آتش زردشت
 برخاسته به آب سخنت نامه پیوسته
 با کوبه موسوی و فر صیحا
 موسی به تو دل بسته و عیسی به تو خویسته
 ما را سخن اینجا نه سزاوار، که خورده است
 تا منشی تقدیر به آفتاب تو سوگند
 در سر همه سونای تو داریم که دازیم
 با مهر تو و، لطف تو و، عشق تو پیوسته
 روزی که علم گشت در ایران علم حق
 هر پینه ایجاد، سرفراز و ظفر مند
 خورشید ولایت بدرخشید دگر بار
 ظلمت به سیه چادر لایس در افکند
 تا زخمه انوار سحر، چنگی گردون
 در پرده عشاق زده این قول خوش آید
 جبریل صلابت، صلابی همه دلگش
 از نای شکرریز و، شکرریز و، به آید
 پر کرد فضای ستم آلوده به بگریز
 کی خلق، رهایید رهایید زهر بند
 پیچید به هم قافله فتنه و نیرنگ
 برگرد زین سلسله افسر و اوزند

 ای آیت حق، شمس هدی قیله دلبد
 خوشنودی حق خاطر گیتی به تو خرسند
 اکنون که ستم بارگی کفر جهانی
 بگذشت زاندازه و از چون و چه و چند
 با کینه دیرینه صهیونی و صدام
 این توطئه انگیزخت و این فتنه بی افکند
 قدس است کنون، سوخته در آتش تزویر
 کعبه است، به مظلومی، در شمله ترفند
 از خون جوانان وطن دامن کارون
 زد موج و، برآشفته ز سرچشمه اروند
 بس شهر، که ویران شد و از پای در افتاد
 بس خانه و کاشانه آباد زجا کند
 آواره بسی، قافله در قافله مادر
 سرگشته بسا سلسله در سلسله فرزند
 هر قافله همراه دو صد آه جگر سوز
 هر سلسله هم خانه صد داغ جگر بند

مردان وطن، از بی فرمان تو گشتند
 در پهنه پیکار، عدو سوز و عدوبند
 در معرکه پوشیده به پر جوشن تقوی
 در حادثه، از زهد به تن کرده کز اغند
 وقت است که فرمان دهی، ای مظهر داور
 تا ریشه صهیون زین و بیخ برآورند
 مهران ستم پیشه مزدور عرب و او
 فرمای، گرین پیش بدین شیوه نمانند
 این مدعیان حرم صمت و تقوی
 جز راز بخایند و، به جوهینه نازایند
 با همت و لای تو، از پای در افتند
 با عنایت گویای تو، بس کبر نیابند
 در خواب فروزند، سراپا همه مدهوش
 گناب خرورنه، فرومانده به آوند
 غولان فریبناهم درین مرحله تاک
 کوهان سیه کاسه، درین بادیه تا چند؟
 از با نشینیم، که بر جاسته نصرت
 همگام تو، هر راه تو، ای دست خداوند
 این جامه خوش افتاد، گز از طالع «مشفق»
 در محضر استاد طویست، دست خوش آید
 آنجا که به پرواز سخن زده کرده است
 «مهری است درین عصر به فردوس همانند»

مشفق کاشانی

شعر کهن و بر تنین دیگری که به توصیف سیم و نقش
 امام زره (ره) و شمس اهلای عالی آن پرداخته است، سروده
 «مشفق کاشانی» است. «تلم ای روح خاوند»
 انتخاب وزن سربخ و تند این شعر از جهت آوا و اسوات و القای
 مطلب یکی از ویژگیهای آن است. در نکتہ سنج و شعر خوان و
 اهل دل و توفی مهربان است که شعر کداعی (دماوندیه) محسن
 بی بهار می کند. خصوصاً که از جهت ردیف با آن شعر مانع کار و
 جاوید بهسان است، سینه سینه سبای شعر اگر از دماوندیه بهار بگذریم
 به قصبه استوار و جگر و سینه ای آوری و سوز چهری و لاسر خسرو
 و بزرگی و ناماوران قصه سرایی ایران شهادت دارد. در چکامه
 استوار و بیادین ای روح خاوند ردیف های چون: فرهمند، باسفند،
 فرمند، گرامند، شکم به دین، نورند، دین، دگر بند، عدوبند، کز اغند،
 باوند، نیابند، از شورهای قلمتر است. این شعر و گزینش شده است
 که ممکن است زبان شعر را به عطف و زبان و عناصر قدیمی تا
 حدی با عصر و روزگار ما بیگانه سازد. هر زبان معیار، آثار موجود از
 اهل قلم عصر ما باشد زبان این شعر اندکی صیغه و بوی کهنگی
 می دهه. اگرچه مفاهیم و مضامینی که به عنوان درونمایه و ژرف
 ساخت هر آن به کار رفته قابل توجه و ارزشمندند. بی تردید نسل
 حاضر برای درک و تصور بعضی از ابیات و ترکیبات باستانی باید به
 قاموس لغات یا فرهنگ اصطلاحات ذری مراجعه کند زیرا این
 کلمات برایش اندکی بیگانه و ناآشناست برای مثال در این موارد:

در قلم توحید فرو ریخته الماس
 در چشمه پر جذب دین پیخته یا کند
 در معرکه پوشیده به پر جوشن تقوی
 در حادثه از زهد به تن کرده کز اغند

- 1. Love
- 2. Theme
- 3. Theme
- 4. Frequency

اخیراً فرکانس را به پیامد، تناوب ترجمه کرده اند.